

نظام امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس و تأثیر آن بر امنیت ملی عراق پساصدام

فرزاد رستمی*

محمد صالح ایومن**

کریم رضا کریمان هایلی***

چکیده

فروپاشی نظام دوقطبی زمینه ورود به عرصه جدیدی از مطالعات امنیتی به‌شمار می‌رود. ناتوانی جریان غالب در تعریفی موسع و چندبعدی از مفهوم امنیت، منجر به پیدایش مکاتب نظری جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل شد. مکتب کپنهاگ از جمله این مکاتب نظری است. این مکتب با تحلیل در سطح منطقه‌ای به مطالعه امنیت ملی کشورها می‌پردازد. یکی از مواردی که بر امنیت ملی کشورها تأثیری عمده می‌گذارد، کیفیت نظام امنیتی منطقه‌ای است. ساختار نظام امنیت منطقه‌ای از سوی دولت‌های واقع در یک منطقه خاص جغرافیایی و با هدف تأمین امنیت در آن منطقه شکل می‌گیرد، چگونگی شکل‌گیری ساختارهای امنیت منطقه‌ای هم می‌تواند موجبات ارتقای سطح امنیت ملی بازیگران را فراهم کرده و هم کاهش ضریب امنیت ملی را موجب شود. مقاله حاضر با رویکردی سازه‌نگارانه و در چارچوب ساختار نظام امنیت منطقه‌ای که متکی بر نظریه امنیت مورد نظر «باری بوزان» است، با روش تبیین علی به واکاوی این پرسش‌ها می‌پردازد که نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس در دوره پساصدام چه تأثیری بر امنیت ملی این کشور داشته است؟ نقش قدرت‌های منطقه‌ای و آمریکا در ایجاد این نظم چه بوده است؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که نظام امنیت منطقه‌ای در دوره پساصدام بر پایه توازن قدرت میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان شکل گرفته است. توازن جدید به تشدید رقابت‌های قومی-مذهبی در صحنه داخلی عراق و شکست فرایند دولت‌سازی و همچنین ناکامی در طرح‌ریزی سیاست خارجی و منطقه‌ای منظم و مدون در این کشور انجامیده است که با حضور قدرت فرامنطقه‌ای چون ایالات متحده آمریکا به‌عنوان بازیگری موازنه‌بخش بر کاهش ضریب امنیت ملی این کشور بیش از پیش افزوده است. هدف اصلی نوشتار حاضر این است که روندها و عوامل مؤثر در شکل‌گیری نظم امنیتی نوین را تشریح کرده و پیامدهای این نظم بر امنیت ملی عراق را مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی

نظام امنیت منطقه‌ای، مکتب کپنهاگ، عراق، نظم نوین، سازه‌نگاری

* دکتری روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه
F.rostami161@gmail.com

** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه رازی کرمانشاه

*** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه رازی کرمانشاه

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۷

تاریخ ارسال: ۱۳۹۴/۲/۲۰

فصلنامه راهبرد / سال بیست و پنجم / شماره ۷۸ / بهار ۱۳۹۵ / صص ۲۲۰-۱۹۱

جستارگشایی

بحث و بررسی امنیت و نظام امنیت منطقه‌ای در قالب نظریه‌های روابط بین‌الملل ما را به دو دسته نظریات کلان و خرد رهنمون می‌کند. نظریات کلان بیشتر به ساختار و پویایی نظام بین‌الملل پرداخته و به فهم ما از سیاست جهانی به شکل محتوایی کمک می‌کنند. این نظریات تعریفی مضیق از امنیت را در روابط بین‌الملل ارائه می‌دهند. از سوی دیگر، نظریات خرد به مسائل فرانظری در روابط بین‌الملل می‌پردازند که هدف آنها افزایش فهم ما از سیاست جهانی است. این نظریات به صورت غیرمستقیم بر مسائل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی یا به نوعی بر بعد فرانظری امنیت متمرکز هستند. بنابراین، بررسی امنیت و مطالعات امنیتی در ابعاد منطقه‌ای به خصوص در خاورمیانه براساس رهیافت‌های سنتی در روابط بین‌الملل، سبب نوعی تقلیل‌گرایی و توجه به برخی ابعاد رفتاری می‌شود که ما را از فهم کلیت رفتاری خاص این کشورها باز می‌دارد. از سوی دیگر، تکیه بر ابعاد خرد نظریات روابط بین‌الملل نیز ما را از فهم پویایی ساختارهای امنیتی در روابط بین‌الملل دور می‌کند. اما امنیت و نظام‌های امنیت منطقه‌ای در ابعاد کپنه‌کی آن که متأثر از رهیافت‌های سازه‌انگارانه است به عنوان پلی میان نظریات کلان و خرد نه تنها به فهم ما در بعد محتوایی، بلکه در بعد فرانظری امنیت هم کمک می‌کند.

با توجه به اینکه ساختار نظام امنیت منطقه‌ای از سوی دولت‌های واقع در یک منطقه خاص جغرافیایی و با هدف تأمین امنیت در آن منطقه شکل می‌گیرد، نوع و کیفیت این ساختارها ممکن است به ارتقای سطح امنیت ملی برخی واحدها کمک کند یا ضریب امنیت ملی برخی دیگر از واحدها را کاهش دهد. بنابراین، تأثیرپذیری کشورهای واقع در یک نظام امنیت منطقه‌ای، هم به الگوی گزینشی نظم در چارچوب آن نظام و هم به میزان و سطح نقش‌آفرینی و جایگاه آن کشور در ایجاد نظم امنیتی تکوین‌یافته بستگی دارد.

الگوی نظام امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس با حمله آمریکا به عراق به بهانه مبارزه با تروریسم و مقابله با تولید سلاح‌های کشتار جمعی، تحولی بزرگ در پی داشت. این تحول، سبب شد تا برخی کشورهای بزرگ منطقه با بهره‌گیری مناسب از فرصت‌های ایجادشده، نظم نوین منطقه‌ای را در راستای پیشبرد اهداف و علایق خود ساماندهی کنند. در مقابل، کشوری مانند عراق که همواره نظام‌ها یا با نقش‌آفرینی این کشور یا علیه آن شکل می‌گرفتند، هم اکنون در حاشیه قرار گرفته است و نقش و جایگاه چندانی در طراحی نظام امنیت منطقه‌ای ندارد. اصلی‌ترین عامل تغییر در الگوی نظام امنیت منطقه‌ای دگرگونی‌های ناشی از اوضاع داخلی این کشور بوده است.

هدف اصلی نوشتار حاضر این است که روندها و عوامل مؤثر در شکل‌گیری نظم امنیتی نوین را تشریح کرده و پیامدهای این نظم بر امنیت ملی عراق را مورد بررسی قرار دهد و به بررسی این پرسش بپردازد که نظام امنیت منطقه‌ای خلیج‌فارس در دوره پساصدام چه تأثیری بر امنیت ملی این کشور داشته است؟ نقش قدرت‌های منطقه‌ای و آمریکا در ایجاد این نظم چه بوده است؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که نظام امنیت منطقه‌ای در دوره پساصدام بر پایه توازن قدرت میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان شکل گرفته است. توازن جدید به تشدید رقابت‌های قومی-مذهبی در صحنه داخلی عراق و شکست فرایند دولت‌سازی و همچنین ناکامی در طرح‌ریزی سیاست خارجی و منطقه‌ای منظم و مدون در این کشور انجامیده است که با حضور قدرت فرامنطقه‌ای چون ایالات متحده آمریکا به‌عنوان بازیگری موازنه‌بخش بر کاهش ضریب امنیت ملی این کشور بیش از پیش افزوده است.

پیشینه تحقیق. با توجه به اهمیت آشکار عنصر امنیت و اهمیت پنهان عنصر هویت در این نوشتار به‌عنوان عناصر کلیدی نظریات سازه‌انگاری و مکتب کپنهاک، محققان متعددی در زمینه امنیت و تأثیر هویت در ساختار داخلی این کشور دست به تحقیق و پژوهش زده‌اند و هرکدام به شیوه‌ای خاص، موضوع را بررسی کرده‌اند که از آن میان، می‌توان به چند نمونه که بیشترین هم‌آوایی را با موضوع حاضر دارند، اشاره کرد.

داوود غریب‌زندی در مقاله‌ای با عنوان «فرایند دولت‌سازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده» با رویکرد دولت ملت برآمده از مدل وستفالیایی، مدعی است که مشکل هویت ملی در عراق بسته به دو دسته مشکلات دولت‌سازی (نقش بریتانیا در ایجاد دولت‌سازی ناقص، نفوذ و حضور نظامیان در حکومت و قدرت سیاسی و تحصیل‌داربودن دولت عراق) و ملت‌سازی (ساختگی بودن عراق، تعارض مفاهیم مختلف ملی‌گرایی و ترکیب ملی‌گرایی با ایدئولوژی) است. نگارنده مقاله با تجزیه و تحلیل مبسوط مشکلات داخلی عراق به دلیل تحلیل در سطح خرد، مجال پرداختن به این نکته را نداشته که جایگاه این کشور را در نظام امنیت منطقه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

«بازیگران داخلی در ساختار سیاسی عراق نوین و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» مقاله‌ای از حسین باقری است که ضمن تفکیک بازیگران داخلی عراق از نظر قومی و مذهبی مدعی است که سقوط رژیم بعث تهدیدات امنیت ملی ایران را از بین برده است. از سوی دیگر، حضور پررنگ گروه شیعی در ساختار قدرت عراق، فرصت‌های سیاسی و فرهنگی بالقوه ایران را در این کشور به صورت بالفعل درآورده است. این مقاله با نگاهی از پایین به بالا به بررسی جایگاه بازیگران داخلی در ساختار سیاسی عراق می‌پردازد و تأثیر آن را از نظر

امنیتی بر یکی از قطب‌های موازنه در این نوشتار مورد مذاقه قرار می‌دهد. از این‌رو، تقریباً برعکس مسئله مطرح‌شده در این نوشتار حرکت نموده است.

عباس مصلی‌نژاد در مقاله‌ای با عنوان «ژئوپلیتیک هویت و سیاست‌گذاری امنیتی در موازنه منطقه‌ای خاورمیانه» با بررسی رابطه هویت و موازنه منطقه‌ای، هویت و منازعات هویتی را محور اصلی شکل‌بندی جدید امنیت در خاورمیانه می‌داند. به‌زعم وی، هویت ماهیت قدرت و موازنه قدرت منطقه‌ای را از سال ۲۰۰۶ به بعد دگرگون کرده است. این مقاله با وجود نزدیکی به دیدگاه‌های این نوشتار، از شکل‌گیری نظام امنیتی و راه‌مسائل هویتی سخنی به میان نیاورده است.

بررسی پژوهش‌ها و آثار منتشره در این راستا بیشتر با هدف ارزیابی نقش واحدهای ملی در ایجاد نظام امنیت منطقه‌ای به رشته تحریر درآمده‌اند، اما ما تلاش کرده‌ایم تا پیامدهای شکل‌گیری یک نظم منطقه‌ای بر امنیت ملی یک واحد مفروض که برخوردار از شکاف‌های هویتی است را مورد بررسی قرار دهیم که در نوع خود ایده‌ای جدید است.

چارچوب نظری تحقیق. برای تجزیه و تحلیل نظام امنیت منطقه‌ای، اغلب محققان سعی در استفاده از رویکردها و پارادایم‌های غالب رشته روابط بین‌الملل مانند واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و رفتارگرایی داشته‌اند. با توجه به موقعیت فعلی نظام بین‌الملل و همچنین بافت فرهنگی، قومی و مذهبی پیچیده در خاورمیانه، مطالعه نظام امنیت منطقه‌ای در چارچوب رویکردها و پارادایم‌های مذکور به‌راحتی قابل‌فهم نیست. نگارندگان این مقاله از میان نظریه‌های مختلف امنیتی، مکتب کپنهاک را که متأثر از رویکردی سازه‌انگارانه است و از قدرت تبیین و تحلیل بیشتری نسبت به سایر پارادایم‌ها در بررسی مسئله مطرح شده برخوردار است، به‌عنوان چارچوب نظری این تحقیق انتخاب کرده‌اند. از سوی دیگر، با توجه به اینکه ایالات متحده آمریکا همواره با دیدی واقع‌گرایانه اهداف و منافع خود را رصد می‌کند، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که آیا آمریکا در دستیابی به اهداف و منافع خود در ترتیبات نظام امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه متکی به همان رویکرد واقع‌گرایانه است؟ در پاسخ باید گفت که با توجه به ویژگی‌های پرتلاطم هویتی و حاکمیت دولتی، تحلیل مسائل امنیتی در کشورهای غرب آسیا فاقد خصوصیات اصلی مورد نظر واقع‌گرایی یعنی نفوذناپذیری و هویت ملی امن است؛ به‌ویژه در مورد جهان عرب، توپ‌های بلیاردی غیرقابل نفوذ واقع‌گرایی چندان صادق نیست، بلکه دولت بیشتر شبیه مجموعه‌ای از ارگان‌سیم‌های بهم وابسته است و تنها چیزی که آنها را از هم جدا می‌کند یک غشای نفوذناپذیر است (هینه‌بوش، ۱۳۹۰: ۲۸). این ویژگی مبین این نکته

است که قدرت‌های فرمانطقه‌ای برای دسترسی به منافع و اهداف خود و ایجاد نظام‌های مورد نظر نمی‌توانند متکی بر رویکردهای صرف واقع‌گرایانه باشند.

فروپاشی نظام دوقطبی و عدم پاسخگویی جریان اصلی روابط بین‌الملل به واقعیت‌های نوین بین‌المللی سبب شد تا اندیشمندان به بازبینی و طرح نظریاتی جدید درباره امنیت مبادرت ورزند. این اندیشمندان در قالب مکتب کپنهاک مطالعات امنیتی پسا جنگ سرد را پیگیری کردند. تحولات ایجادشده در نظام بین‌الملل ضرورت بازتعریف جدید در مقوله امنیت و ابعاد آن و همچنین نیاز به دستور کار جدیدی برای تجزیه و تحلیل امور امنیتی را بیش از پیش ضروری کرد (Moler, 2000). تجدیدنظر در مطالعات امنیت توسط باری بوزان با نگارش کتاب مردم، دولت و هراس صورت پذیرفت که جامع‌ترین تحلیل علمی را درباره مفهوم امنیت ارائه کرد. وی همچنین با نگارش کتاب «هویت، مهاجرت و دستورالعمل نوین امنیت در اروپا» که مبتنی بر نگرشی سازه‌انگارانه است، گام دوم خود را در تحلیل امنیت در دوران پسا جنگ سرد برداشته است (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۰). در کل، این مکتب با ارائه تعریف موسع و چندبُعدی از مفهوم امنیت (در مقابل تعریف مضیق^۱ رویکردهای سنتی)، تفکیک مطالعات امنیتی از مطالعات استراتژیک دوران جنگ سرد و نیز توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای، نقش شایان توجهی در بازاندیشی مفهومی و نظری مطالعات امنیتی در دو دهه اخیر داشته است (داداندیش، ۱۳۸۹: ۷۵).

بوزان به‌عنوان برجسته‌ترین چهره مکتب کپنهاگ اظهار می‌دارد که بر خلاف اعتقاد واقع‌گرایان به کسب امنیت از طریق کسب قدرت یا اعتقاد آرمان‌گرایان به تأمین امنیت از طریق صلح، اکنون نیاز به ارائه دیدگاهی میانه که هر دو مفهوم قدرت و صلح را در خود جای دهد، امنیت ضروری است. وی ابعاد امنیت را در پنج بعد نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی گسترش می‌دهد (بوزان، ۱۳۸۹: ۴۷). از این رو، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود، بلکه افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی، رسانه‌ها و تروریسم همگی در وجوه امنیت مرجع هستند (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۵). مکتب کپنهاک با وجود تقسیم امنیت به سطوح امنیت فردی، امنیت اجتماعی، امنیت ملی، امنیتی منطقه‌ای و امنیت بین‌المللی، اما اعلام می‌دارد که مرکز ثقل مطالعات امنیتی از دید این مکتب، مطالعه امنیت ملی است (خلیلی‌رکن‌آبادی و علی‌وند، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

با توجه به تأکید رویکردهای عینی بر خطرها و تهدیدات واقعی یا بالقوه که معطوف به محیط دولت‌های ملی هستند و تمرکز رویکردهای ذهنی بر احساس خطر یا عدم امنیت در

درون دولت‌های ملی، مکتب کپنهاک با رویکردی بین‌الذنهانی به تجزیه و تحلیل مسائل امنیت ملی می‌پردازد. نظریه‌پردازان این مکتب تلاش کردند مسائل امنیتی را از دایره تنگ و مضیق نظامی‌گری خارج کنند (Buzan, Waver and de Wilde, 1998: 32).

بین‌الذنهانی بودن امنیت در مکتب کپنهاک از آن مکتبی تلفیقی ساخته است؛ زیرا از یک طرف، عامل سرزمینی و چگونگی توزیع قدرت آن را به دیدگاه‌های نواقع‌گرایان نزدیک می‌کند و از سوی دیگر، در زمانی که فرایند امنیتی‌شدن تعاملات بین‌الذنهانی میان کنشگران مورد توجه قرار می‌گیرد، به رهیافت‌های سازه‌انگاره پهلومی‌زند (Sedivy, 2004: 461). نزدیکی این مکتب به رویکردهای سازه‌انگاره و ساخت اجتماعی مفاهیم سبب شده است تا تحلیلگران این مکتب به تفسیری شالوده‌شکنانه از مفاهیم روی آورند. این اندیشمندان با قراردادن مفاهیم در چارچوب‌های خاص مدعی هستند که مفاهیم با توجه به زمینه‌هایی که در آن قرار می‌گیرند، معنای متفاوتی دارند. از این‌رو، یک تفسیر فراروایت‌گونه از مفاهیم غیرعقلانی به نظر می‌رسد. برای این مکتب، موضوعات از طریق زبان تبدیل به موضوعی امنیتی می‌شوند و به نوعی زبان قادر به تفسیر و امنیت‌سازی است (McDonald, 2008: 9). تحلیل سازه‌انگاره از مکتب کپنهاک، برعکس رهیافت‌های سنتی که امنیت ملی دولت‌ها را محدود به حوزه نظامی می‌کرد؛ بر این باور است که امروزه این امنیت ملت‌هاست که به‌عنوان به‌وجودآورندگان مفهوم هویت، امنیت ملی را تعیین می‌کند. تحلیلگران این مکتب مدعی هستند که تمرکز بیش از حد بر بعد نظامی سبب غفلت از سایر موضوعات شده است (Juttila, 2006: 172). از طرفی، مکتب کپنهاک، لزوماً به ارزیابی تهدیدهای عینی نمی‌پردازد، بلکه فهم روندهای ساخت معانی مشترک را در نظر گرفته و نگاهی سازه‌انگاره دارد (Vaver, 1993).

بنابراین، تحلیل سازه‌انگاره از مفهوم امنیت توانسته است نگرش مکانیکی نواقع‌گرایی را تعدیل کند و تحلیلی کیفی از مفهوم امنیت ارائه دهد. سازه‌انگاران سرچشمه امنیت و ناامنی را در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، به‌ویژه منافع و تهدیدات می‌دانند و معتقدند هر اندازه ادراکات و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، نامتجانس‌تر باشد، بی‌اعتمادی میان آنان افزایش می‌یابد و دولت‌ها بیشتر به سوی خودیاری و خودمحموری حرکت می‌کنند، اما چنانچه بتوان ساختاری از دانش مشترک ایجاد کرد، آنگاه می‌توانیم کشورها را به سوی جامعه امنیتی صلح‌آمیزتری رهنمون کنیم. بنابراین، امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر قرار دارد (عباسی‌اشلقی و فرخی، ۱۳۹۱: ۸۴-۷۱). سازه‌انگاران در خصوص موازنه قدرت، بحث

هویت و در مورد معمای امنیتی ایده هنجاری مطرح می‌کنند تا از مسیر حصول به امنیت پرده‌گشایی کنند (www.parsine.com).

۱. چارچوب مفهومی تحقیق

۱-۱. امنیت

هر کوششی برای درک مفهوم امنیت، بدون آگاهی کافی از تناقضات و نارسایی‌های موجود در خود این مفهوم، ساده‌اندیشانه است. مک‌سوئینی امنیت را واژه‌ای لغزنده و بی‌ثبات می‌خواند که در گستره گنج‌کننده‌ای از زمینه‌های متنوع و در جهت اهداف چندگانه به‌وسیله افراد، شرکت‌ها، حکومت‌ها و متخصصان آکادمیک به‌کار رفته است و در این فضا مجموعه‌ای از پدیده‌ها، مردم، وسایل، اهداف، حوادث خارجی و احساسات درونی منظور شده‌اند (مایل افشار و عزتی، ۱۳۸۹: ۵۴-۵۳). اغلب مردم بر این باورند که وقتی فرد، گروه یا دولتی زندگی دیگران را به‌خطر می‌اندازد یا اموال آنها را غارت می‌کند، امنیت به‌خطر می‌افتد (یزدان‌فام، ۱۳۸۹: ۷۲۶). بنابراین، وجود یا فقدان امنیت قرابت بسیاری با وجود یا فقدان تهدید دارد؛ به‌طوری که در ساده‌ترین تعریف می‌توان امنیت را احساس فراغت از تهدید تعریف کرد (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۳۸). با این همه، در مقوله امنیت برداشت‌های متعدد وجود دارد و از مسائل سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تا موضوعات مذهبی و زیست‌محیطی مورد توجه قرار گرفته است.

۱-۲. امنیت ملی

از نظر باری بوزان در کتاب «مردم، دولت و هراس»، امنیت به سه بخش فردی، ملی و بین‌المللی تقسیم می‌شود. ولی امنیت ملی از دو تای دیگر با اهمیت‌تر است؛ چرا که دولت‌ها بر بسیاری از شرایط که تعیین‌کننده امنیت در دو سطح دیگر است، تسلط دارند. اغلب تحلیلگران بر این باورند که ماهیت وجودی دولت‌ها به تأمین امنیت داخلی و خارجی آنها و چگونگی تعریف، بسط و گسترش مفهوم امنیت ملی گره خورده است (خلیلی‌پور رکن‌آبادی و نورعلی‌وند، ۱۳۹۱: ۱۷۵). جنبه داخلی امنیت ملی، امنیت یک ملت در برابر تهدیدهای پیدا و پنهان در درون مرزهای ملی را شامل می‌شود. این تهدیدها می‌تواند سیاسی (شورش و جدایی‌طلبی...)، اقتصادی (نابسامانی‌ها و بحران‌های اقتصادی...)، نظامی (کودتا و جنگ داخلی) و اجتماعی (آشوب و شورش اجتماعی...) باشد که هر کدام به نوعی دولت ملی را تحت تأثیر قرار داده و موجودیت آن را مورد تهدید قرار می‌دهند. جنبه خارجی امنیت ملی به تهدیدهای برون‌مرزی علیه یک دولت مربوط می‌شود که دارای ابعاد سیاسی (انزوا و اعمال فشارهای

سیاسی)، نظامی (حمله نظامی یا تهدید به حمله و تقویت بنیه نظامی دشمن)، اقتصادی (مانند تحریم‌های اقتصادی) و فرهنگی و اجتماعی است (جمشیدیان و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۰). این ابعاد متنوع امنیت ملی، محور اصلی مطالعات اندیشمندان پسا‌جنگ سرد را فراهم کرد که نظریات خود را در قالب مکاتب کپنهاک و سازه‌نگاری بیان نمودند.

۱-۲-۱. مطالعات امنیتی در مکتب کپنهاک

مطالعات امنیتی مکتب کپنهاک در حد فاصل نواقح گرایان و برساخته‌گرایان قرار دارد. این مکتب در زمره نخستین مکاتبی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی تلاش نموده و مطالعات امنیتی را از مطالعات استراتژیک تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. آنچه به‌عنوان مکتب کپنهاک در مطالعات امنیتی خوانده می‌شود، متکی بر سه انگاره اصلی است: الف- امنیتی‌کردن: برداشتی فرانظری از امنیت دارد. ب- بخش‌ها، به تفکیک امنیت اجتماعی، نظامی، زیست‌محیطی، سیاسی و اقتصادی می‌پردازد. ج- مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای: توجهش به اهمیت سطح منطقه‌ای در تحلیل امنیت است (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۱۵). مهم‌ترین گزاره‌های این مکتب عبارتند از: ۱. امنیت موضوعی بین‌الذهانی است؛ ۲. آستانه امنیتی دولت‌ها متفاوت با یکدیگر است؛ ۳. امنیت ساختنی است نه کشف شدنی؛ ۴. سیاست امنیتی خودمحوارانه متفاوت با یکدیگر است؛ ۵. دولت‌ها و نظام‌ها دو مجموعه وابسته به هم و دارای تأثیر و تأثر متقابلند؛ ۶. وجود معمای دفاع-امنیت بر اثر هراس از جنگ؛ ۷. وجود معمای قدرت امنیت بر اثر هراس از شکست.

امنیت در مکتب کپنهاک موضوعی بین‌ذهنی است. ذهن و زبان در تفسیر مکتب کپنهاک از امنیت، از جایگاه بسیار بالایی برخوردار است؛ چرا که تحلیل‌گران این مکتب عقیده دارند که موضوع امنیت گفتمانی است و از طریق نوعی کنش کلامی صورت می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر، تا زمانی که یک موضوع از سوی شخص یا دولت امنیتی تلقی نشود، وجهه امنیتی نمی‌گیرد. پس زمانی که آنها اشاره می‌کنند که تعریف هر کس از امنیت متفاوت است، باید متوجه این موضوع باشیم که مکتب کپنهاک به نوع برداشت‌ها و روایت‌هایی که فرد از موضوعات دارد، اهمیت قائل است (امیدی و مرادی‌فر، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

۱-۲-۲. مطالعات امنیتی در مکتب سازه‌نگاری

مطالعات امنیتی سازه‌نگاران نیز در حد فاصل مطالعات امنیتی خردگرایان و واکنش‌گرایان یا به بیان کلی‌تر میان پوزیتیویست‌ها و پست‌پوزیتیویست‌ها قرار دارد و می‌کوشد تا این دو

مجموعه را به یکدیگر متصل کند. مباحث امنیتی سازه‌انگاران بر دو فرضیه عمده بنا شده است؛ نخست آنکه ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است و دوم تغییر تفکر در خصوص روابط بین‌الملل می‌تواند منجر به تغییر وضعیت امنیت بین‌الملل و بهبود آن شود. این فرض بدان معنا است که چنانچه تفکر ما تغییر نماید، وضعیت امنیتی نیز تغییر خواهد کرد (ازغندی و کافی، ۱۳۹۱: ۲۰۷). مهم‌ترین گزاره‌های این مکتب عبارتند از: ۱. امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر متکی است؛ ۲. هرچه ادراکات و منطق بازیگران در خصوص پدیده‌ها و موضوعات متفاوت‌تر باشد، خودمحوری و خوداتکایی بیشتر می‌شود؛ ۳. هر قدر به سوی ساختار دانش مشترک نزدیک‌تر شویم، به جامعه امنیتی صلح‌آمیزتر نزدیک شده‌ایم؛ ۴. گفتمان امنیتی متشکل از ایده‌ها، هنجارها و هویت است؛ ۵. رفتار دولت‌ها تابع آن چیزی است که فکر می‌کنند و تشخیص می‌دهند، نه آنچه قدرت انجام آن را دارند؛ ۶. امنیت و ناامنی از نحوه تفکر درباره منافع و تهدیدات سرچشمه می‌گیرد و ۷. امنیت با اعتماد و همکاری به‌دست می‌آید، نه موازنه قوا و بازدارندگی.

بر این اساس، بررسی‌های امنیتی سازه‌انگاران در گسترش و تشریح مفهوم امنیت و تحقیقات پیرامون سیاست‌های امنیتی نقش داشته و همچنین ارتباط بین سیاست‌های امنیتی و هویت ملی را روشن می‌سازد. به اعتقاد سازه‌انگاران، به‌منظور فهم معنای امنیت ابتدا باید دولت را بررسی کرد و دولت امری است که در اجتماع بر ساخته می‌شود. ماهیت تأسیسی و نه طبیعی دولت نشان می‌دهد که امنیت نیز کاملاً بر ساخته تصور آدمیانی است که در اجتماع زندگی می‌کنند و تصور همین آدم‌ها در برخی موارد واقعی و در اغلب موارد خیالی است. به این ترتیب موضوع هویت وارد مطالعات امنیتی می‌شود. راهکار ارزشمند سازه‌انگاری در مورد امنیت، نظریه «تأمین امنیت یا امنیت‌سازی» است (وٹوقی و شیخون، ۱۳۹۱: ۱۱۸۹).

این مکاتب با فصل اشتراک فراوان، مناسب‌ترین رویکرد نظری در تجزیه و تحلیل مسائل منطقه‌ای، به‌ویژه منطقه خاورمیانه و نوشتار حاضر هستند که رویکردی بینابینی میان دو مکتب را عرضه می‌دارد.

۱-۳. امنیت منطقه‌ای و نظام امنیت منطقه‌ای

باری بوزان با دفاع از سطح تحلیل منطقه‌ای، نظریه مجموعه منطقه‌ای امنیت را بنیان نهاده مدام از قابلیت توضیح‌دهندگی این نظریه دفاع کرده است. نظریه بافتار منطقه‌ای امنیت ناظر بر مجموعه‌هایی است که یگانه وجه تمایز عینی آن جغرافیاست (نصری، ۱۳۹۰: ۱۱۹). ما به منظور طرح و تبیین اجمالی ساختار تحلیلی این مقاله، واحد تحلیل اصلی را مجموعه امنیتی

منطقه‌ای در نظر گرفته‌ایم. یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای شامل گروهی از کشورها است که معمولاً یک عرصه خاص جغرافیایی را در نظام بین‌المللی تشکیل داده‌اند. با این وجود، ما مفهوم الگوی نظم‌های منطقه‌ای را نیز به کار گرفته‌ایم. این بدان دلیل است که ما به تحلیلی فراتر از مجموعه امنیتی گام نهاده و خود را در چارچوب تعاریف مجموعه امنیتی مورد نظر باری بوزان محدود نمی‌کنیم؛ زیرا نظم‌هایی را بر مجموعه امنیتی مترتب می‌دانیم. در این معنا، مجموعه‌های امنیتی، منطقه‌ای از نظم‌های منطقه‌ای متمایز هستند. مجموعه‌های امنیتی عوامل خارجی امنیتی هستند که کشورها را به هم پیوند می‌زنند و لذا کاری با راه و روشی را که این کشورها برای اداره روابط امنیتی خود می‌جویند، ندارد. با این وجود، طرح ما نیز ناظر بر منطقه‌ای است که اعضا از نظر امنیتی چنان به هم وابسته‌اند که کنش‌های هر یک از اعضا و تحولات مهم امنیتی در داخل هر یک از آنها تأثیر عمده‌ای بر دیگر کنشگران دارد. همچنین باید به این نکته بسیار مهم نیز اشاره کنیم که در چارچوب تحلیلی این مقاله که تلفیقی از مباحث بوزان و آموزه‌های لیک و مورگان است، قرابت جغرافیایی لزوماً آن‌گونه که بوزان می‌پندارد، شرطی لازم برای عضویت یک کشور در یک مجموعه امنیتی نیست. مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای موجود، اغلب دارای یک یا چند عضو مهم، نوعاً از میان قدرت‌های بزرگ هستند که قادرند نیرو را به دوردست اعزام دارند، در حالی که از نظر جغرافیایی در مجموعه امنیتی^۲ واقع نشده‌اند. برای مثال آمریکا متعلق به بسیاری از مجموعه‌های امنیتی در نقاط مختلف جهان است، با این وجود کشور از لحاظ جغرافیایی متعلق به این مناطق نیست (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۸-۲۷).

بوزان مجموعه امنیتی منطقه‌ای را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از واحدها که فرایندهای اصلی امنیت، عدم امنیت یا هر دو آنها به‌گونه‌ای با یکدیگر مرتبط است که مسائل امنیتی آنها به‌صورت منطقی نمی‌تواند جدا از یکدیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته یا حل و فصل شود (داداندیش و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۹: ۷۹). بوزان همچنین این مجموعه‌ها را براساس عامل جغرافیا، شناسایی و تعیین می‌کند؛ اگرچه مرزهای آنها ممکن است کدر و مبهم باشد. سرانجام اتخاذ چنین برداشت و مفهومی به منظور تأکید بر این نکته است که فرایندهای امنیتی منطقه‌ای ممکن است دارای حیاتی جدا از نظام جهانی بوده و تأثیر نظام جهانی را به‌صورت‌های متفاوت منعکس کنند (مورگان، ۱۳۸۱: ۴۶). آنچه ما را تا حدودی فراتر از مجموعه امنیتی مورد نظر باری بوزان می‌برد، زیر سؤال بردن تعریف و تعیین اعضای مجموعه

امنیتی بر اساس عامل جغرافیا است. ما با رهیافت دیوید لیک که معتقد است یک مجموعه امنیتی از عوامل خارجی امنیتی به وجود می‌آید، تحلیل خود را گسترش می‌دهیم. یک مجموعه امنیتی منطقه ای دارای مکان و فضای جغرافیایی است، اما این ضرورتاً و لزوماً شاخص و راهنمای دقیقی برای تعیین اعضای آن نیست. فضا و مکان جایی است که در آن روابط امنیتی متوالی وجود دارد و اعضای کشورهایی هستند که عمیقاً در این روابط مشارکت دارند. کشورهای شرکت کننده امنیت خود را در ارتباط تنگاتنگ با امنیت بعضی یا همه اعضای دیگر در آن منطقه جغرافیایی تلقی می‌کنند تا با کشورهایی که در این تعاملات شرکت نمی‌جویند. چنین درک و برداشتی از فضای جغرافیایی عضویت مجموعه را تعریف می‌کند (مورگان، ۱۳۸۱: ۵۳-۵۲). علاوه بر این، صرف وجود یک منطقه امنیتی به معنای وجود یک نظم خاص نیست. ممکن است بر هر یک از مجموعه‌ها یا نظام‌های امنیتی منطقه‌ای نظمی خاص حاکم باشد که خود منتج از یک الگوی نظم‌سازی است که مورد پذیرش بازیگران قرار گرفته یا به ناچار در چارچوب آن الگو عمل می‌کنند. می‌توان از الگوی تأمین امنیت از طریق مدیریت دسته جمعی، امنیت در جامعه امنیتی تکثرگرا، امنیت از طریق همگرایی، امنیت مبتنی بر استیلا و امنیت از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت (توازن قدرت) به عنوان مهم‌ترین الگوهای مدیریت نظم‌های منطقه‌ای نام برد (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۸-۲۷). الگوی توازن قدرت، الگوی مورد توجه این مقاله است.

با وجود آنکه انتظار می‌رود در هر نظام امنیتی منطقه‌ای، عناصری از چندین نظم وجود داشته باشد، اما چارچوب تحلیلی ما بر این مبنا قرار گرفته است که در خلیج فارس دوره پساصدام ظاهراً سیاست منطقه‌ای به شیوه‌ای کلاسیک پیگیری شده و اغلب کشورها به مهار قدرت با کاربرد قدرت مبادرت ورزیده‌اند. به ویژه طیف‌های اصلی این تکاپو ایران و عربستان بوده‌اند، با این توضیح که ایالات متحده ضمن آنکه از ایجاد الگوی هژمونیک ناکام مانده، اغلب سعی در ایجاد توازن از طریق حمایت و کمک به عربستان سعودی کرده است. در این الگو، ترکیبی چندقطبی از کشورهایی وجود دارد که دارای روابطی سیال براساس سود و زیان مقطعی هستند که در طول زمان ممکن است تغییر کند. این الگو بر پایه تهدیدهای نظامی آشکار و نهان استوار است، اما وجود این تهدیدات به معنی نادیده انگاشتن حاکمیت، منافع ملی و نگرانی‌های امنیتی سایر بازیگران نیست. در این چارچوب، کشورها موجودیت سایر بازیگران را به رسمیت می‌شناسند و اولویت‌های سیاسی کشورها به‌طور معقولی قابل پیش‌بینی و در طول زمان ثابت است. از این رو، توازن منطقه‌ای براساس معادلات قدرت شکل می‌گیرد. در این رویکرد، قدرت به شدت مورد تأکید قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، مهم‌ترین عنصر در پیگیری

منافع ملی کشورها و توازن منطقه ای، قدرت است. توازن منطقه‌ای به منزله تلاش سازمان‌یافته برای کنترل قدرت بازیگران در شرایط آنارشی محسوب می‌شود (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۳۶-۱۳۱). در ادامه به نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس در دوره پساصدام می‌پردازیم.

۱-۴. نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس در دوره پساصدام

حمله نظامی ایالات متحده آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، تداوم نظام امنیتی خلیج فارس را که برپایه مهار دوجانبه استوار بود، با مشکل مواجه کرد؛ زیرا یکی از کشورهای مورد هدف در این الگو به اشغال آمریکا درآمد و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را در مواضع خود سر درگم نمود. فروپاشی رژیم بعث از یک طرف برای این کشورها به معنای امنیت بیشتر تلقی می‌شد و از طرف دیگر، ترس از مداخله آمریکا به بهانه دموکراسی‌سازی و قدرت‌یابی شیعیان در عراق، آنها را در مورد نظم آینده خلیج فارس نگران کرد. ناکامی آمریکا و متحدانش در ایجاد ثبات داخلی عراق از یک طرف و مقاومت بازیگران منطقه‌ای از طرف دیگر، واشنگتن را متقاعد کرد که ایجاد نظم منطقه‌ای مبتنی بر هژمونی و سیطره به سادگی امکان‌پذیر نیست.

نگارندگان معتقدند که می‌توان رفتار استراتژیک و تلاش‌های بازیگران منطقه‌ای را در قالب نوعی از الگوی توازن قدرت که بر مجموعه امنیتی خلیج فارس حکمفرما بوده است، بررسی کرد. این نظم موازنه قوا تا حدودی و حداقل از این لحاظ که عراق جایگاه پیشین خود را در آن از دست داده است، متمایز از نظم‌های پیشین بوده است، اما اینکه در این نظام موازنه قوا چه بازیگرانی تأثیرگذاری بیشتری داشته‌اند و شاخصه‌های چنین نظامی کدامند؟ در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲. دلایل و ریشه‌های احیای توازن قدرت جدید در منطقه

فرض مقاله حاضر بر این اساس است که نظام امنیت منطقه‌ای در دوره پساصدام با الگوی توازن قدرت، همخوان است. الگوی توازن قدرت از سال ۱۹۷۵ به بعد میان ایران و عراق به‌عنوان موازنه‌گران نظم امنیت منطقه‌ای در جریان بود. موازنه‌ای که در پی سقوط رژیم بعث عراق در سال ۲۰۰۳ و خنثی شدن وزنه راهبردی این کشور از میان رفت. سقوط صدام خلأ امنیتی را در منطقه ایجاد کرد که به تغییر موازنه قدرت در خاورمیانه و خلیج فارس و ظهور عنصر شیعی در ساختار قدرت در عراق انجامید و سبب افول قدرت ایالات متحده و ترس دولت‌های اقتدارگرای سنی عرب در منطقه شد (Hass, 2006: 5). همچنین، این خلأ امنیتی به صحنه رقابت تسلیحاتی قدرت‌های بزرگ در جهت تجدید و احیای توازن قدرت جدید محلی تبدیل شده است. از سوی دیگر، نظام امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس نیازمند یک موازنه‌گر خارجی؛ یعنی حضور نظامی آمریکا در مقابل ایران وابسته است (Byman&Wise, 2002). شکست طرح

خاورمیانه بزرگ که نومحافظه‌کاران برای خشکاندن ریشه‌های تروریسم در خاورمیانه طرح کرده بودند (Nonneman, 2008)، موازنه در منطقه را به سمت کشورهای چرخاند که در سیاست خارجی آنها عناصر هویت اسلامی با توجه به بافت فرهنگی منطقه جایگاه ویژه‌ای دارد و از الگوهای سیاسی در منطقه برخوردار هستند؛ زیرا این الگوهای منطقه‌ای متأثر از مجموعه‌های هویتی منطقه‌ای هستند که براساس تعریفی که کنشگران در مناطق مختلف از یکدیگر دارند، الگوهای متفاوتی شکل می‌گیرد. این الگوها ممکن است براساس دوستی، رقابت یا دشمنی باشد؛ بنابراین هر الگویی در صدد است تا با ترکیب عناصر مادی و معنوی به قدرت هژمون منطقه تبدیل شود و در نظم نوین منطقه‌ای از اولویت بیشتری برخوردار شود (افتخاری، ۱۳۸۲: ۲۸).

ایران و عربستان به‌عنوان ستون‌های نظام امنیت منطقه‌ای بر اساس تعریفی که از اسلام سیاسی دارند، الگوهای متفاوتی را برای خود ترسیم کرده‌اند که این الگوها گاهی با هم به مرحله تضاد نیز می‌رسند (یزدان‌فام، ۱۳۹۱: ۶۱). تضاد الگوها منجر به رقابت فزاینده میان دو جریان محافظه‌کار و مقاومت در نظام امنیت منطقه‌ای شده است.

در این راستا، آمریکا در رقابت میان عربستان و جمهوری اسلامی ایران سعی کرده است با تقویت عربستان و حمایت از مواضع این کشور تعادلی را در منطقه ایجاد کند. برای مثال، سفر رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا به بحرین در تاریخ ۱۱ مارس ۲۰۱۱ را می‌توان نمادی از توافق و موازنه‌گرایی عربستان سعودی با آمریکا برای اعزام نیروی نظامی به بحرین دانست (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۴۰). نگاه غالب در میان آمریکایی‌ها این بوده است که تأکید مجدد بر توازن قدرت متضمن حفظ ثبات و امنیت در خلیج فارس است. آنان معتقدند که با سقوط رژیم بعثی و تغییر توازن قدرت به نفع ایران، تثبیت نوع جدیدی از توازن قوا برای متعادل کردن نقش ایران و به تبع آن تأمین امنیت منطقه ضروری است. هدف این موازنه، به حداقل رساندن نقش ایران در قالب توازن قوای جدید بوده که این خود موجب بروز معمای جدید امنیتی در خلیج فارس شده است. بدین ترتیب از آغاز بحران عراق در سال ۲۰۰۳، مبارزه بی‌وقفه ایران و آمریکا برای تثبیت نقش‌های جدید در حوزه خلیج فارس بوده است؛ یعنی آنچه برای آمریکا افزایش امنیت و تأمین منافع ملی این کشور بوده، هم‌زمان برای ایران کاهش امنیت و ضرر برای منافع ملی تلقی شده است (برزگر، ۱۳۸۹: ۵۶)؛ بنابراین، علت تداوم رقابت بین ایران و آمریکا در خلیج فارس آشکارا در نتیجه برقراری الگوی توازن قوا و تقویت «روابط مبتنی بر تهدید متقابل» و «مبارزه برای نقش» بوده است. از این لحاظ، صحنه عراق جدید یک نقطه عطف بوده که دو طرف افزایش نقش‌آفرینی، نفوذ و فرصت‌سازی در سطح منطقه‌ای را به‌معنای

تهدید علیه منافع یکدیگر فرض کرده و سعی در جلوگیری از آن داشته‌اند (برزگر، ۱۳۸۷: ۱۳۲). در ادامه بازیگران مؤثر در امنیت‌سازی و الگوی توازن قدرت در نظام امنیتی خلیج فارس را مورد شناسایی قرار داده و دیدگاه‌های هر یک از آنها را در مورد نظام امنیتی مطلوب خود و در نهایت وضعیت آنها را در فرایند ایجاد توازن منطقه‌ای مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

۳. بازیگران مؤثر در نظم امنیت منطقه‌ای

۳-۱. ایران

در مورد ایران باید گفت که در شرایط بعد از سقوط صدام حسین، این احساس که خلیج فارس بخش جدایی‌ناپذیر قلمروی فرهنگی، تمدنی و امنیتی ایرانیان است، هرچه بیشتر تقویت شد. اگرچه جمهوری اسلامی ایران موافق مداخله غرب در کشور همسایه نبود، با این وجود، در دوره پس‌اصدام فرایند جدیدی به‌وجود آمد که زمینه‌های ارتقای نقش منطقه‌ای ایران را فراهم آورد. نخستین پیامد تحولات سیاسی در عراق، به قدرت‌رسیدن شیعیان در این کشور بود که این امر چشم‌انداز قدرت و سیاست در منطقه خلیج فارس را تحت‌تأثیر قرار داد. با توجه به اینکه شیعیان عراق نزدیک‌ترین حامی خود را ایران می‌دانستند، نزدیکی تدریجی آنان به تهران افزایش حوزه‌های ظرفیت‌سازی در سیاست خارجی ایران، نه‌تنها در روابط با عراق، بلکه در روابط با کشورهای حاشیه جنوبی منطقه خلیج فارس، جهان عرب و قدرت‌های بزرگ را موجب شد. این امر به معنای بهبود نقش و قدرت منطقه‌ای ایران به‌عنوان اصلی‌ترین بازیگر منطقه‌ای مخالف هژمونی آمریکا تفسیر شد (واعظی، ۱۳۸۹: ۲۶).

ارتقای نقش منطقه‌ای ایران، به مرور نگرانی‌های آمریکا و نیز کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را افزایش داد و این دغدغه‌ها و نگرانی‌ها در قالب اصطلاحاتی چون «تلاش ایران برای تشکیل هلال شیعی» بروز کرد و اعراب را به مقابله بیشتر با ایران کشاند و موجب تضادهای امنیتی در محیط ژئوپلیتیکی خلیج فارس شد؛ به‌ویژه رقابت‌های مذهبی در این دوره شدت گرفت. از نگاه کشورهای حوزه خلیج فارس، ایران هم‌زمان با افزایش قدرت خود، درصدد تغییر معادله قدرت منطقه‌ای، ایجاد محور شیعی و تضعیف کشورهای سنی است. این امر باعث شد که آنها استراتژی‌های خصمانه را در منطقه اختیار کنند. هم‌زمان ایالات متحده نیز به رقابت تنگاتنگی با ایران پرداخت و به دلیل اینکه پرونده هسته‌ای ایران در گرداب سیاست جهانی قرار گرفته بود، واشنگتن توانست ایران را به مثابه تهدیدی برای منطقه و جهان معرفی کند. در نهایت این دیدگاه بدبینانه غرب و آمریکا، ایران را نیز به سوی استراتژی تقابل سوق داد که می‌توان رفتارهای استراتژیک ایران را نیز بر مبنای الگوی موازنه قدرت تبیین کرد.

وقایع بعدی خاورمیانه (تحولات منطقه در سال ۲۰۱۱) که پیامدهای خود را در منطقه خلیج فارس نیز به نمایش گذاشت، باعث شد که این الگوی موازنه قدرت و به‌ویژه تلاش ایران و عربستان برای حضور در مناطق استراتژیک یا حفظ متحدان قبلی از لحاظ عملیاتی عینیت یابد. به‌ویژه ایرانی‌ها به این باور رسیدند که اگر عربستان که اکنون سیاست خصمانه را برگزیده است، با قدرت الزام‌آور متقابل روبه‌رو شود، در آن شرایط تمایل چندانی در به‌کارگیری نیروی نظامی برای حل موضوعات سیاسی و امنیتی در منطقه را نخواهد داشت (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۴۰). بنابراین، موازنه‌گرایی ایران یک راهبرد آشکار و در عمل به‌عنوان یکی از ضرورت‌های امنیت ملی و منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته است. ایرانی‌ها به خوبی بر این نکته آگاهی دارند که بسیاری از درگیری‌های منطقه‌ای را باید در چارچوب معادلات ژئوپلیتیکی مورد ملاحظه قرار داد (برزگر، ۱۳۸۷: ۲۰۷-۲۰۶). در این راستا باید توجه داشت که تقویت و حمایت ایران از عنصر شیعی به‌عنوان مسلمانان فراموش‌شده (Fuller and Franke, 1999) در منطقه و عراق جدید، نه صرفاً براساس تقویت زمینه‌های ایدئولوژیک، بلکه در جهت استراتژیک‌کردن نقش شیعیان در تحولات منطقه و از این طریق تثبیت و تقویت نقش و موقعیت ایران در حوزه‌های رقابت در خاورمیانه و به‌خصوص خلیج فارس بوده است. طبیعی است جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر منطقه‌ای سعی در تثبیت نقش خود داشته باشد. از این لحاظ، جایگاه عراق جدید، در حوزه سیاست خارجی ایران براساس فراهم‌آوردن زمینه‌های فرصت‌سازی در جهت شکل‌گیری نظام امنیت جدید منطقه‌ای خلیج فارس قابل تعریف است (برزگر، ۱۳۸۶: ۶۰). ایران بر این امر وقوف داشته است که استراتژیک‌کردن نقش شیعیان در ساختار قدرت به‌معنای تقویت و تثبیت نقش ایران در حوزه‌های نفوذ و رقابت در منطقه خلیج فارس است.

۳-۲. عربستان

یکی دیگر از پایه‌های نظام امنیتی مبتنی بر الگوی موازنه قوا در خلیج فارس پس‌اصدام، کشور عربستان است. در دوره‌ای که عراق از نقش‌آفرینی عمده عاجز مانده، ایران با افزایش توانمندی‌ها و ارتقای سطح نفوذ منطقه‌ای روبه‌رو شده است. سیاست نفوذ ایران در منطقه با سیاست سد نفوذ عربستان مواجه شده است. سیاست خارجی این کشور که در راستای جلوگیری از قدرت حداکثری ایران طراحی شده است، در چارچوب الگوی موازنه قدرت قابل فهم است. سعودی‌ها به‌شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ایران، به‌خصوص در میان شیعیان هستند. این کشور احیای فرهنگ شیعی در عراق و قدرت‌یافتن شیعیان را به‌معنای تغییر موازنه قدرت به نفع شیعیان تفسیر و با هدف تغییر این روند اقدام کرده است (مرادی، ۱۳۹۰: ۴۰).

عربستان همواره تلاش می‌کند فراتر از قابلیت‌های ژئوپلیتیکی خود به‌عنوان خط مقدم تضادهای منطقه‌ای در برابر ایران نقش ایفا کند و همچنین رهبری عمده روندهای منطقه‌ای در جهان عرب و حوزه خلیج فارس را برای مقابله با ایران به‌عهده گیرد. مسلم است که ایفای چنین نقشی برای کشوری همانند عربستان که فاقد زیرساخت‌های قدرت راهبردی است، کار دشواری خواهد بود. با این حال، این کشور به تمامی ابزارها توسل جسته و از فرایندهای گسترش منازعه بهره گرفته است. نمود آشکار این تلاش‌ها، سازمان‌دهی القاعده توسط ترکی فیصل برای مقابله با شیعیان بوده است. هم‌اکنون مقابله ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک عربستان با ایران را می‌توان در حمایت از گروه‌هایی همانند داعش و النصره مشاهده کرد. علاوه بر گروه‌های یادشده، گستره‌ای از نیروهای تبلیغی و تکفیری وجود دارند که اقدامات خود را در مقابله با ژئوپلیتیک راهبردی ایران در خاورمیانه سازمان‌دهی کرده‌اند و غالب آنها از حمایت عربستان برخوردار بوده‌اند. سازوکارهای مورد استفاده آنان را می‌توان در قالب نشانه‌هایی از جدال‌گرایی راهبردی در بحرین، مقابله پرشدت با حکومت بشاراسد، بی‌ثبات‌سازی ساختار سیاسی لبنان از طریق ترور، بمب‌گذاری و انجام اقدامات انتحاری دانست (متقی، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۱).

۳-۳. آمریکا

بازیگر مهم دیگر در نظام منطقه‌ای پس‌اصدام، ایالات متحده آمریکا بوده است. آمریکا در ابتدا با حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، سعی کرد خلیج فارس را به حوزه نفوذ انحصاری خود تبدیل کند. با این وجود، سیاست برتری جویانه با هدف ایجاد نظم هژمونیک منطقه‌ای در خلیج فارس از جانب آمریکا با برخی چالش‌ها و مخالفت‌های بازیگران منطقه‌ای و موازنه‌سازی از جانب آنها روبه‌رو شد که در بالا به‌صورت مبسوط به آن اشاره شد. مشکلات و هزینه‌های پیش‌آمده برای آمریکا در جنگ عراق و رکود مالی آمریکا و تسری آن به جهان، رهبران این کشور را متقاعد کرد که این کشور لزوماً قادر به ادامه سیاست‌های رادیکال و سیطره جویانه نیست. بنابراین، از اواخر دوره بوش و به‌ویژه با روی کار آمدن دموکرات‌ها سعی شد که در خلیج فارس نوعی موازنه قدرت ایجاد شده و بدان طریق ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس تأمین شود (شیرازی و مهریزی، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۲۰۰). این در حالی است که آمریکا همواره در جهت تضعیف موقعیت ایران و قدرت‌بخشیدن به کشورهای مخالف با ایران اقدام کرده است.

در تحلیل نهایی ویژگی‌ها و شاخصه‌های محیط امنیتی منطقه در دوره پس از صدام، باید گفت که به‌نوعی الگوی موازنه قدرت عمدتاً بر محور تهدیدات و بر مبنای خواست و منافع بازیگران فرامنطقه‌ای و متحدان آنها احیا شد که در آن تأکید بر تضادها و اختلافات منشأ

نامنی بوده است. این الگو به رقابت تسلیحاتی، استمرار معمای امنیتی، ظهور بحران‌ها، تلاش اعراب برای خنثی کردن توانمندی‌های ایران، استمرار منازعات قدیمی، اختلاف‌نظر میان بازیگران در خصوص تقدم و تأخر مدیریت بحران‌های منطقه، اوج‌گیری منازعات مذهبی، احساس مداوم قریب‌الوقوع بودن جنگ، بقامحوری در مفهوم امنیت، عدم اجماع میان کشورها در زمینه توسعه و امنیت، تقسیم بازیگران به طرفداران وضع موجود و تجدیدنظرطلب‌ها منجر شده و به آنها دامن زده است. واضح است که چنین الگویی بر امنیت ملی واحدهای حاضر در منطقه تأثیرگذار بوده و امنیت آنها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. ما برخی از تأثیرات این نظام بر امنیت ملی عراق را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

۴. تأثیرپذیری امنیت ملی عراق از نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس

عراق کشوری است که تاکنون نتوانسته بر مشکلات داخلی فرایند دولت ملت‌سازی فائق آید (غریاق‌زندى، ۱۳۸۹). به تعبیری جامعه‌شناسانه، عراق همانند بسیاری از کشورهای نوظهور در خاورمیانه در فراگرد نوسازی قادر به گذار از بحران هویت ملی و مشروعیت سیاسی نشده و این دو بحران به بحران سومی به نام امنیت در این کشور انجامید. بر پایه گونه‌شناسی باری بوزان، عراق را باید جزء حکومت‌های ضعیف قلمداد کرد که در آنها انسجام سیاسی و اجتماعی بسیار ضعیف است (خسروی، ۱۳۸۸: ۷۱). عراق جدید نیز همچنان با بحران هویت ملی و پیامدهای امنیتی دست‌وپنجه نرم می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مظاهر و شاید بتوان گفت اصول بنیادین امنیت ملی کشورها، تأمین نظم و ثبات داخلی است. تا زمانی که این مهم فراهم نشود، سخن‌راندن از امنیت ملی امری بیهوده است. عراق کشوری است که بیشترین ضربه و آسیب را در نتیجه فقدان نظم و امنیت داخلی متحمل شده است. ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این کشور متعاقب حمله آمریکا از هم گسیخت و نیازمند ساخت‌یابی مجدد بود که این مهم مستلزم دولت‌سازی بود. نخبگان سیاسی جدید تلاش داشتند با هماهنگی‌ها و توافق داخلی و از طریق کمک کشورهای همسایه و خارجی به این مهم دست یابند. در این زمینه نه تنها موفقیتی حاصل نشد، بلکه در بسیاری از موارد کشورهای خارجی، همسایه و به‌ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس موجب تشدید شکاف‌ها و اختلافات در داخل، ایجاد مانع در فرایند دولت‌سازی، نقض استقلال و تهدید تمامیت سرزمینی و امنیت ملی عراق شدند. این امر خود نتیجه رقابت این کشورها در چارچوب نظم حاکم بر منطقه و الزامات ناشی از نظم امنیتی منطقه‌ای است که کشورها را وادار به رقابت، توسعه‌طلبی و حضور در مناطق نفوذ و مناطقی که خلأ قدرت در آنها مشاهده می‌شود، می‌کند. نظم رقابتی و نه همکاری‌جویانه باعث شد تا این کشور که در مراحل پیشین همواره

یکی از بازیگران مؤثر در ایجاد نظم‌های منطقه‌ای بود، در دوره پساصدام از طراحی و ایجاد یک سیاست خارجی و منطقه‌ای منسجم بازمانده و جایگاهی در امنیت‌سازی منطقه‌ای نداشته باشد که این خود حامل تهدیداتی اساسی برای این کشور و کاهش ضریب امنیت ملی آن بوده است. کشورهای سنی عرب حوزه خلیج فارس با دخالت در کشور عراق و حمایت از گروه‌های خاص از یک سو و با تحریک بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای برای حضور بیشتر در این منطقه از سوی دیگر، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم امنیت ملی عراق را مورد تهدید قرار داده‌اند.

چنانکه توضیح داده شد، در نظم مبتنی بر موازنه قوا هر یک از دولت‌ها سعی در مهار قدرت دیگر رقبا و ارتقای نقش و توان بازیگری خود دارند و تلاش می‌کنند که در مناطق مختلف و به‌ویژه مناطقی که خلأ قدرت در آنها احساس می‌شود، نفوذ کنند. این امر به شدت تحت تأثیر ویژگی دیگر نظام، یعنی بقامحوری در امنیت بوده است. در این میان، کشور عراق در دوره پساصدام به دلیل شرایط نامساعد داخلی، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های رقابت میان کشورهای منطقه بوده است. البته بستر و زمینه‌های این امر از پیش مهیا بود، هرچند که تا سال ۲۰۰۳ به واسطه وجود حکومت مرکزی در بغداد، کشورهای منطقه چندان توان بازیگری و نفوذ در عراق را نداشتند، اما این نکته حائز اهمیت است که بسیاری از مشکلات عراق پساصدام حاصل تضادها و اختلافاتی بوده است که تا پیش از سال ۲۰۰۳ سرکوب شده بودند. چنانکه می‌دانیم فرایند دولت‌ملت‌سازی در عراق هیچ‌گاه با موفقیت پیش نرفته و این کشور در رابطه با یکپارچگی ملی با مشکلات مختلفی دست به گریبان بوده است. در طول تاریخ عراق نیروهای گریز از مرکز بسیار نیرومند بوده‌اند؛ به‌ویژه کردهای شمال که همواره به کسب خودمختاری امید داشته‌اند (منسفیلد، ۱۳۸۵: ۲۲۹-۲۲۸).

۵. وضعیت گروه‌های داخلی عراق قبل از سقوط حکومت بعث

از زمان کودتای حسن/البکر در سال ۱۹۶۸ تا سرنگونی صدام در سال ۲۰۰۳، نظامی بعثی با سیاست‌های مستبدانه در عراق حاکم بود. در این میان، شیعیان و کردها در اوج محرومیت و فشار قرار داشتند و اقلیتی عرب سنی، بر آنها حکمرانی می‌کرد (وایمر، ۱۳۸۷: ۸۷). تا قبل از فروپاشی رژیم بعث، روابط میان حکومت و کردها بزرگ‌ترین منبع تنش در عراق به‌شمار می‌رفت. حکومت عراق نه‌تنها به‌طور مداوم کردها را از مناصب قدرت محروم کرد، بلکه تلاش نمود تا آنها را در کشور آسیمیله نماید. البته باید گفت از همان آغاز یعنی در سال ۱۹۳۲، زمانی که انگلستان، عراق را یک کشور مستقل اعلام و از عضویت آن در جامعه ملل حمایت کرد، این حرکت بدون حمایت مردم کرد انجام شد (الیس، ۱۳۸۷: ۲۰۷-۲۰۵). دولت صدام به‌عنوان بخشی از برنامه عربی‌سازی تلاش کرد تا غیراعراب را با سیاست سرکوب جذب و ادغام

کند. این رژیم، به ویژه تلاش کرد تا قدرت کردها را در شمال با تبعید آنها از منطقه از بین ببرد و متعاقب آن هزاران روستای کردی را ویران ساخت و صدها هزار کرد را به قتل رساند. بیش از یک صد هزار کرد فقط در عملیات دهشتناک انفال در سال ۱۹۹۸ کشته شدند (برنکاتی، ۱۳۸۷: ۱۲۵). با حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ و سپس در فرایند آزادسازی کویت که در نهایت منجر به تضعیف عراق شد، کردها علیه صدام حسین قیام کردند که سرکوب خونین، قتل عام و فرار هزاران شهروند کرد به مرزهای ایران و ترکیه را در پی داشت؛ به طوری که یکی از بزرگترین حرکات پناهندگی در قرن بیستم را آفرید. این امر موجب صدور قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد در خصوص مداخله بشردوستانه شد که به نوعی نیمه خودمختاری به کردها داده شد و مناطق کردنشین برای بغداد منطقه پرواز ممنوع اعلام شد (الیس، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

شیعیان نیز که از زمان تأسیس عراق مانند کردها از ساختار قدرت کنار نهاده شده بودند، در این دوره به شدت سرکوب شدند. در جریان حمله عراق به کویت، شیعیان نیز فرصت را مناسب دیدند و شهرهای بصره، العماره، ناصریه، سماوه، حله، دیوانیه، کوت، نجف، کربلا و همه مناطق شیعه نشین علیه رژیم بعث به پا خاستند. با این وجود، دولت عربستان تلاش فراوانی کرد تا بوش پدر به صدام اجازه دهد تا برای سرکوب شیعیان از بالگرد و توپخانه سنگین استفاده کند. به این ترتیب، انتفاضه شیعیان به شکلی بی رحمانه سرکوب شد. ارتش هزاران شیعه و کرد را که به طور جداگانه علیه رژیم دست به شورش زده بودند، به قتل رساند (جعفری، ۱۳۸۶: ۵-۴)، اما شیعیان نتوانستند مانند کردها، حتی ایالات نیمه خودمختاری برای خود تأسیس کنند.

۶. وضعیت گروه‌های داخلی عراق بعد از سقوط حزب بعث

بعد از سقوط صدام، اوضاع به طور کلی دگرگون شد و پیکره حکمرانی در عراق تغییرات گسترده‌ای یافت. شیعیان در دوره پساصدام بیشترین قدرت و نفوذ را در داخل عراق به دست آوردند و در مقایسه با سایر اقوام و مذاهب و نیز گروه‌های غیرمذهبی از جایگاه مهم تر و برتری برخوردار شدند. این تحول را از آن رو می‌توان تاریخی دانست که توانست برای نخستین بار، سرآغاز مشارکت سیاسی شیعیان در قدرت مرکزی متناسب با جمعیتشان باشد (احمدی، ۱۳۸۴: ۶۳). مجلس اعلاى اسلامى، حزب/دعوه و گروه صدر از احزاب عمده شیعی در عراق پساصدام در کنار رهبران مذهبی، در ساختار سیاسی جدید عراق دارای بیشترین تأثیرگذاری بوده‌اند. این احزاب، قدرتمندترین بلوک سیاسی در پارلمان عراق را تشکیل داده‌اند و در دولت نیز جایگاه نخست‌وزیری و بخش عمده‌ای از مناصب وزارتی را به خود اختصاص داده‌اند؛ هرچند

که رهبران شیعیان در خصوص مسائل عراق دارای دیدگاه‌ها و رویکردهای متفاوت و حتی متناقضی بوده‌اند. این مسئله استحکام ائتلاف شیعی را تحت تأثیر قرار داده و در قالب‌هایی چون خروج صدریون از دولت و پارلمان و حتی درگیری جیش‌المهدی با دولت مالکی نمودار شده است (واعظی، ۱۳۸۷: ۲۲). گرایش اصلی گروه‌های شیعی عراق حفظ یکپارچگی این کشور، تلاش برای کسب قدرت بیشتر در چارچوب معادلات داخلی عراق و شرایط عملی عرصه سیاست در این کشور و همچنین تلاش برای برقراری ثبات و امنیت است؛ اگرچه صدریون، امنیت پایدار را تنها در پرتو خروج نیروهای خارجی می‌دانند (باقری، ۱۳۹۲: ۱۴۱).

در ارتباط با تحول وضعیت کردها نیز باید گفت که از زمان تأسیس کشور عراق، کردها در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره پس‌اصدام دارای قدرت و اختیار در این کشور نبوده‌اند. در جریان حمله سال ۲۰۰۳، کردها نقش مهمی در قالب متحد واشنگتن ایفا کردند. در واقع پیشمرگه‌های کرد بودند که کرکوک و موصل را در آوریل سال ۲۰۰۳ به تصرف خود درآوردند. کردها در قالب دو حزب اصلی کردی؛ یعنی اتحادیه میهنی به رهبری جلال طالبانی و حزب دموکرات به رهبری مسعود بارزانی، دومین فراکسیون بزرگ در مجلس عراق بعد از ائتلاف شیعیان را تشکیل دادند. آنها با شیعیان اتحاد سیاسی برقرار کردند و جایگاه ریاست‌جمهوری، یکی از معاونت‌های نخست‌وزیری و وزارت‌خانه‌هایی مانند وزارت خارجه عراق را به کنترل خود درآوردند. اکنون کردها به نیرویی عمده در سیاست عراق تبدیل شده‌اند؛ به گونه‌ای که بدون در نظر گرفتن ملاحظات و منافع آنها پیشبرد روند سیاسی عراق بسیار دشوار و حتی غیرممکن به نظر می‌رسد. به هر حال کردها که از سابقه حزبی طولانی برخوردار هستند و از سال ۱۹۹۱ تحت حمایت بین‌المللی در سه استان کردنشین شمال عراق شامل اربیل، سلیمانیه و دهوک حکومت محلی تشکیل داده بودند، تغییر رژیم را فرصت تاریخی برای دستیابی به اهداف خود ارزیابی کردند. آنها با اینکه قبل از این حاضر به مصالحه با رژیم در مقابل اخذ خودمختاری در سه استان مزبور بودند، سقف خواسته‌های خود را به تدریج افزایش دادند. زبان کردی در کنار زبان عربی به عنوان زبان‌های رسمی عراق به رسمیت شناخته شد. علاوه بر آن، به اقلیم اجازه داده شد که برای نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی به همراه تدوین قانون برای اداره منطقه اقلیم مبادرت شود. کردها از این ظرفیت استفاده کرده و قانون اساسی خود را طوری تدوین نموده‌اند که عملاً ایجاد کشور مستقل را هدف قرار داده است. همان‌طور که شاهدیم همواره بین حکومت مرکزی و اقلیم کردستان بر سر نحوه بهره‌برداری از نفت اختلافاتی بروز کرده است و در سفارتخانه‌های عراق در سراسر جهان دفاتر پیگیری امور کردها ایجاد شده است. با این شیوه، کردها عملاً در صحنه روابط خارجی نیز فعال بوده‌اند (فلاح، ۱۳۹۱: ۲۰۶).

سنی‌ها به‌عنوان گروهی که قافیه سیاست را باخته‌اند، بازیگری عمده در عرصه داخلی عراق محسوب می‌شوند. بدون تردید در دوره پس‌اصدام، اقلیت سنی از ناآرام‌ترین و معترض‌ترین گروه‌های موجود در عراق نسبت به تغییرات به‌عمل آمده بوده‌اند. آنها به‌واسطه از دست‌دادن سیطره خود، از هرگونه تقسیم قدرت میان کردها و شیعیان ناراضی هستند. سنی‌ها قالب فدرالیسم را که پس از سقوط صدام در قانون اساسی عراق تجلی یافته است، برای این کشور مناسب نمی‌دانند. یکی از مهم‌ترین دلایل این مخالفت این است که قسمت اعظم منابع نفت و گاز در جنوب و شمال کشور، یعنی در بصره و کرکوک در مناطق مورد نفوذ کردها و شیعیان است. از این‌رو، سنی‌ها که در مرکز هستند، فاقد منابع طبیعی و نفت و گاز هستند (ازغندی و کرمی، ۱۳۸۶: ۱۷). سنی‌ها نگران آنند که در صورت تحقق خواست‌های شیعیان و کردها، خود در منطقه مرکزی که فاقد نفت و محاط در خشکی است، گرفتار آیند (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۴۸). علاوه بر این موارد، باید اختلافات شدید و گسترده مذهبی و نژادی را نیز به این شکاف‌ها افزود.

بستر تاریخی و تقسیم‌بندی قدرت در عراق پس‌اصدام به نگرانی و دغدغه‌ای برای سنی‌ها تبدیل شده است. این گروه، به‌جای پذیرش قواعد و رقابت قانونی برای گرفتن سهم بیشتری از قدرت بر مبنای روندهای دموکراتیک، اغلب به شیوه‌های غیرقانونی و خشونت‌بار در داخل عراق مبادرت ورزیده و با دعوت از بازیگران دولتی و غیردولتی برای حمایت از آنان در فرایند سیاسی عراق عمل کرده‌اند. همین اقدامات باعث شد که گروه‌های تکفیری و ازجمله داعش و بازماندگان حزب بعث با حمایت کشورهای عربستان، اردن، قطر و تا حدودی ترکیه، کنترل بسیاری از مناطق سنی‌نشین و ازجمله استان‌های موصل، نینوا و دیاله در عراق را به‌دست گیرند. بنابراین، شکاف دیدگاه‌ها و منافع گروه‌های داخلی عراق، به ویژه اقدامات گروه‌های سنی را باید سرآغاز تأثیر نظام امنیتی خلیج فارس بر امنیت ملی عراق دانست. از این‌رو، بازیگرانی که در چارچوب نظام امنیتی خلیج فارس در رقابت قدرت و کشمکش برای تثبیت حضور خود در مناطق مختلف تلاش می‌کنند، وضعیت آشوب‌زده عراق را به‌عنوان بستری برای حضور بلندمدت خود از طریق ناکارآمد نمودن دولت مرکزی با کمک به حامیان خود دنبال می‌کنند.

بر این اساس، کشورهای حاضر در نظم امنیتی خلیج فارس تلاش می‌کنند که به دلیل الزامات ناشی از نظم حاکم بر منطقه و بسترهای ناشی از اختلافات موجود و تفرقه‌ای که میان گروه‌های عراقی به‌وجود آمده است، با حمایت از یک گروه خاص نفوذ خود را در این کشور تثبیت نمایند. این امر باعث شده است بازیگران دیگری همچون ترکیه و اسرائیل که اساساً خارج از نظم امنیتی خلیج فارس هستند نیز، منافع خود را به این منطقه گسترش داده و به رقابت با بازیگرانی بپردازند که در عراق ورود پیدا کرده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که رویکرد

گروه‌های داخلی عراق به بازیگران منطقه‌ای و حضور و نفوذ این بازیگران در صحنه عراق به‌مثابه نیاز و خواستی دوجانبه است؛ هرچند که آشکارا سنی‌ها بیشترین نقش را در کشاندن دیگر کشورها به عراق و امنیت‌زدایی از این کشور داشته‌اند.

چنان‌که گفتیم، اقلیت سنی که بعد از سقوط صدام جایگاه و نقش برتر خود را در سامان سیاسی عراق از دست دادند، همواره به دنبال حامیانی برای بازیابی عظمت خود بوده‌اند و از نقش‌آفرینی گروه‌های تندرو سنی مانند شبکه بازماندگان بعثی، القاعده و حتی در این اواخر از نقش‌آفرینی و بازیگری داعش حمایت کرده‌اند. آنها همچنین خود را به کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس از جمله عربستان سعودی نزدیک کرده‌اند. در مقابل، کشورهای عرب و به‌ویژه عربستان نیز در چارچوب طرح کلی‌تر بازی در منطقه عمل کرده و جهت کاهش نفوذ رقیب عمده خود یعنی ایران در میان کشورهای عربی، مانع پیشرفت روند سیاسی در عراق شده‌اند. به طوری که عدم حمایت آنها از دولت جدید عراق از زمان فروپاشی رژیم بعث تاکنون واقعیت دستور کار سیاسی آنها بوده است. خود این فرایند باعث شده است که دیگر گروه‌ها نیز دنبال حامیانی در خارج باشند. به طوری که حمایت مستقیم و غیرمستقیم جامعه عرب سنی از شورشیان سنی عراق و در نتیجه افزایش خشونت‌ها و ناامنی‌ها در این کشور از یک سو موجب بدبینی مقطعی شیعیان و کردها به آنها شده و از سوی دیگر به افزایش روابط میان شیعیان با کشور شیعه‌مذهب، به‌طور خاص ایران که خود یکی از بازیگران مطرح نظم کلی‌تر یعنی موازنه قوا است، انجامیده است. در این میان حتی اقدامات متعادل ایالات متحده نیز نتوانسته است از این فرایند رقابت و منازعه که نظم و امنیت عراق را تحت تأثیر قرار داده است، ممانعت به‌عمل آورد؛ یعنی باوجود تلاش‌های آمریکا در همراه‌ساختن کشورهای عربی با خود در روند سیاسی عراق و اعطای امتیازاتی همچون وارد‌ساختن سنی‌ها در ساختار سیاسی - امنیتی جدید عراق و برگزاری مداوم اجلاس‌های همسایگان عراق، باز هم حمایتی عملی از جانب این کشورها برای امنیت‌سازی در عراق صورت نگرفت.

کردها که مخالف حضور کشورهای سنی و همچنین نقش‌آفرینی نامحدود جمهوری اسلامی به سود شیعیان هستند، برای ایجاد توازن قدرت با دیگر گروه‌های عراقی تلاش می‌کنند که بازیگران جدیدی را به‌عنوان متحد خود وارد صحنه سیاسی عراق کنند. این عملکرد کردها بر حجم مشکلات و پیچیدگی‌های داخلی و منطقه‌ای عراق می‌افزاید. برای مثال، کردها در طول یک دهه اخیر همواره سعی کرده‌اند با دعوت از بازیگرانی همچون ترکیه به‌عنوان یک کشور همسایه و ایالات متحده به‌عنوان یک کشور قدرتمند جهانی و عضوی از نظام امنیتی خلیج فارس روند وقایع و تحولات عراق را به سود خود تغییر دهند و موازنه قدرت را بر ضد

شیعیان و سنی‌ها دگرگون کنند. البته در میان گروه‌های کرد نیز اختلافاتی دیده می‌شود. در این راستا، حزب دموکرات کردستان سعی کرده است که با نزدیکی به ترکیه حضور آن را در عراق تثبیت نماید. حزب اتحادیه میهنی به ریاست جلال طالبانی نیز سعی داشته است از نفوذ و قدرت ایران در عراق در راستای اهداف خود بهره برداری کند. در مقابل هم ترکیه و هم ایران نیز از این فرصت‌ها استفاده کرده‌اند. ترکیه که در ابتدا نگران استقلال کردها در شمال عراق بود تا حدی به حکومت مرکزی نزدیک شد. با این وجود، از سال ۲۰۰۶ به یک هم‌پیمان مستحکم کردها تبدیل شد؛ به‌ویژه اکتشاف و استخراج نفت در شمال عراق و نیز کمک کردهای عراق به کاهش درگیری‌های پ.ک.ک و شروع مذاکره با دولت ترکیه در این همسویی با کردهای عراق تأثیرگذار بوده است. این امر در چند سال اخیر حکومت مرکزی عراق را به واکنش‌های شدیدی در مقابل ترکیه واداشته است.

جمهوری اسلامی ایران نیز از همان آغاز بازیگر مهمی در صحنه تحولات عراق بوده است و با ملاحظه جمعیت شیعی عراق در بسیاری از روندها طرف مذاکرات نیز بوده است. این فرصت تاریخی، ایران را به سوی حمایت همه‌جانبه از دولت جدید عراق از سال ۲۰۰۳ رهنمون ساخت و با وجود عدم حمایت کشورهای منطقه از دولت عراق و فقدان مشارکت آنها در روند امنیت‌سازی در این کشور، ایران سطح بالایی از توان و همکاری خود را برای حمایت از دولت عراق و ایجاد ثبات و امنیت در این کشور بسیج کرد. این نوع نگاه و عملکرد ایران در قبال عراق باعث شکل‌گیری الگوهای تعاملاتی دوستانه بین ایران و عراق شد. البته جمهوری اسلامی ایران در عین حال سعی کرده است که دوستی خود با کردها را نیز حفظ کند و تأکید بر عنصر شیعی و دوستی قدیمی با کردها را هم‌زمان پیش ببرد؛ هرچند که در نهایت عنصر شیعی برای ایران مهم‌تر بوده است. در این راستا، حزب اتحادیه میهنی که در سلیمانیه قدرت بیشتری دارد و با ایران هم‌مرز است، دارای تعاملاتی بیشتر با ایران بوده است (حق‌پناه، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

رقابت کشورهای منطقه خلیج فارس برای توازن قدرت و مهار رقبای خود باعث شده است که پای بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به کشور عراق باز شود. این حضور منازعه‌آمیز نه تنها نتوانسته از حجم مشکلات عراق بکاهد، بلکه رقابت و منازعه میان گروه‌های داخلی عراق را نیز افزایش داده است. از این‌رو، ایجاد نظم و ثبات در عراق ناممکن شده و به کاهش ضریب امنیت ملی این کشور انجامیده است. چنان‌که مشاهده می‌شود، امروزه حکومت عراق به هیچ‌وجه قادر به ایستادگی در مقابل مداخلات خارجی کشورهای همسایه و به‌ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس نیست؛ به‌طوری که می‌توان گفت این فرایند در عمل عراق را با مشکل عدم استقلال در سیاست‌گذاری نیز مواجه ساخته است. بنابراین، یکی از مشکلات

عدم استقلال که به نوعی امنیت این کشور را نیز تحت تأثیر قرار داده است، ناتوانی در تنظیم یک سیاست خارجی منظم برای پیگیری منافع ملی در منطقه بوده است. باید توجه داشت که عراق با داشتن ۱۱۵ میلیارد بشکه نفت، حدود ۱۱ درصد از ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد و پس از عربستان سعودی و کانادا، سومین دارنده ذخایر نفت در جهان است. ۱۷ حوزه نفتی از ۸۰ حوزه نفتی آن توسعه یافته است که معروف‌ترین آنها در بصره و الرمادیه در جنوب و کرکوک در شمال است (حسن زاده و قربانی، ۱۳۸۷: ۲۸). عراق همچنین با داشتن ۱۱۲ میلیارد فوت مکعب گاز در رتبه دهم جهان قرار دارد و در خاورمیانه پس از ایران، قطر، امارات متحده و عربستان سعودی، بیشترین منابع گاز متعلق به این کشور است. ذخایر عظیم نفتی، موقعیت راهبردی و ژئواکونومیکی خاصی به عراق داده و این کشور را به یکی از بازیگران کلیدی خاورمیانه و یکی از بازیگران اقتصادی در عرصه بین‌المللی تبدیل کرده است. اهمیت این کشور می‌طلبد که سیاست خارجی و امنیتی قدرتمندی را به مرحله اجرا درآورد. این کشور در دوره قبل از حمله آمریکا، هرچند در قالبی ستیزه‌جویانه همچون رهبری جهان عرب، دارای سیاست خارجی مشخص و مدونی بود.

با این حال در دوره پس‌اصدام، رهبران عراق به دلیل مشکلات داخلی و نفوذ کشورهای خارجی و از جمله کارشکنی کشورهای سنی عرب نتوانسته‌اند به تدوین سیاست خارجی و طرح‌ریزی الگوی منطقه‌ای اقدام کنند. البته برخی معتقدند که عراق پس‌اصدام محور سیاست خارجی خود را بر مبنای صلح‌طلبی و ایجاد ثبات در منطقه بنیان نهاده است. با این حال، نگارندگان معتقدند که این نوع سیاست خارجی اساساً به معنای فقدان سیاست است. کشور عراق به دلیل نفوذ بازیگران منطقه‌ای در این برهه حساس تاریخی نمی‌تواند سیاست مستقلی را دنبال کند. از این رو، می‌توان گفت سیاست خارجی و منطقه‌ای صلح‌طلبانه یک الگوی تحمیلی بر سیاست خارجی عراق است. حتی ملی‌گرایی عربی که به‌عنوان یک ابزار همیشگی در ساخت سیاست خارجی عراق مطرح بوده، در جهت‌دهی سیاست خارجی عراق جدید جایگاهی نداشته است. جدا از این موارد، سیاست خارجی عراق حتی شامل هیچ‌گونه آرمان خاص یا رسالت انسانی، جهانی و یا ایدئولوژیکی نبوده است که دولت‌ها خود را موظف به پیگیری آن بدانند. به نظر می‌رسد این امر بیشتر تحت تأثیر مسائل، مشکلات و شرایط داخلی و مداخله کشورهای منطقه‌ای به دلیل الزامات نظام امنیتی نوین باشد و بدون رهایی از این مسائل، عراق نمی‌تواند سیاست خارجی محکمی طرح‌ریزی کرده و به نقش‌آفرینی در سیاست خارجی جهت تأمین امنیت ملی خود بپردازد.

به نظر می‌رسد که سیاست خارجی گروه‌های داخلی بیش از سیاست خارجی دولت مرکزی عراق کارآمد است؛ برای مثال، روابط بیش از حد حکومت اقلیم کردستان با دیگر دولت‌ها که بسیاری مواقع به صورت مستقل عمل کرده است، بی‌توجهی به قوانین عراق در فروش نفت و گاز و اقدام به صادرات نفت به صورت یک جانبه، بهترین مصداق این مورد است. کاملاً روشن است که وضعیت کردها از لحاظ دریافت چنین امتیازاتی به نقطه بدون بازگشتی رسیده است. این در حالی است که دولت اقلیم در سال‌های اولیه عراق پس از صدام، سیاست‌های خود را همسو با شیعیان تعریف می‌کردند، ولی از سال ۲۰۱۰ به این طرف نقش کارکردی خود را بازتعریف نموده و درصدد تضعیف وحدت سرزمینی عراق و ایجاد موازنه منفی بین دو گروه مذهبی شیعه و سنی در عراق هستند تا از این طریق در گرفتن امتیازات از دولت مرکزی، به ویژه در مورد کرکوک و استخراج و صادرات نفت اقلیم، وضعیت پیشمرگان و اختصاص سهم بیشتری از بودجه عراق به اقلیم، دست بالایی داشته باشد. واقعیات چند سال اخیر نشان داده است که سیاست‌های اقلیم کردستان عراق، موافق دولت شیعی و مخالف عرب‌های سنی اتخاذ نشده است، بلکه با امتیازدهی به یک بازیگر خارجی یعنی ترکیه و تعامل با برخی از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی حوزه عراق، سعی داشته با رویکرد واگرایانه در مقابل اقتدار حاکم به نقش سلبی خود ادامه دهد (فلاح، ۱۳۹۱: ۲۱۴) که البته این خود واکنشی به روابط سنی‌ها و شیعیان با کشورهای پیرامونی و هم‌نظر با منافعشان است. بنابراین در چنین وضعیتی انتظار دستیابی به نظم و امنیت داخلی در عراق و عملیاتی ساختن یک سیاست خارجی تأثیرگذار در منطقه برای دستیابی به منافع ملی و تأمین امنیت خوش‌بینانه و به دور از واقع‌نگری سیاسی است. اساساً کشورهای پیرامونی به دلیل الزامات نظم حاکم بر منطقه، نه به دنبال امنیت در عراقی یکپارچه، بلکه در پی متحدیابی در میان گروه‌های داخلی و تسهیل نفوذ و تثبیت جایگاه خود با هدف ایجاد توازن با رقبای منطقه‌ای خود هستند.

فرجام

بررسی نظام امنیت منطقه‌ای بر اساس رهیافت‌های خرد و کلان در روابط بین‌الملل، سبب نوعی تقلیل‌گرایی و توجه به برخی ابعاد رفتاری در منطقه خاورمیانه می‌شود که ما را از فهم کلیت رفتاری کشورهای واقع در این منطقه بازمی‌دارد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که نظام امنیت منطقه‌ای در دوره پس‌اصدام بر پایه توازن قدرت میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان شکل گرفته است. توازن جدید به تشدید رقابت‌های قومی-مذهبی در صحنه داخلی عراق و شکست فرایند دولت‌سازی و همچنین ناکامی در طرح‌ریزی سیاست خارجی و منطقه‌ای منظم و مدون در این کشور انجامیده است که با حضور قدرت فرامنطقه‌ای چون ایالات متحده

آمریکا به‌عنوان بازیگری موازنه‌بخش بر کاهش ضریب امنیت ملی این کشور بیش از پیش افزوده است. با توجه به عناصر مورد بررسی در این نوشتار، مناسب‌ترین رویکرد برای تجزیه و تحلیل مسئله مورد نظر، رویکرد ساده‌انگارانه و چارچوب ساختار نظام امنیت منطقه‌ای مبتنی بر نظریه امنیتی مورد نظر باری بوزان است.

با توجه به اینکه عوامل و عناصر داخلی و بین‌المللی زیادی امنیت ملی کشورها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، مقاله حاضر نیز با روش تبیین علی به تبیین و تأثیر پیامدهای نظم نوین منطقه‌ای در عراق پساصدام پرداخت. بررسی و ارزیابی ما نشان داد که نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس که الگوی توازن قدرت بر آن حکمفرماست، پیامدهایی منفی برای امنیت ملی عراق داشته است. در مرحله نخست، امنیت‌سازی و دستیابی به نظم و ثبات داخلی در این کشور به دلیل ناکامی در فرایند دولت‌سازی فراگیر با مشکلات عدیده مواجه است. البته عوامل داخلی نظیر تکثر قومی- مذهبی، اختلافات ایدئولوژیک و راهبردی میان گروه‌های داخلی، رفتار مستقل واحدهای داخلی در زمینه دستیابی به امنیت، زمینه افزایش زمینه‌های دخالت و نفوذ کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را مهیا ساخته است.

در این راستا، اختلاف و تنش میان سه گروه رسمی کرد، شیعه و سنی در عراق از یک طرف و اقدامات خشونت‌آمیز گروه‌های افراطی سنی مرتبط با القاعده علیه دولت عراق از طرف دیگر، اصلی‌ترین نقش را در شروع و تداوم بحران‌ها داشته است. این خشونت‌ها، حاصل سیاست و حمایت برخی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس است که اقدامات و سازمان‌دهی شورشیان بعثی و القاعده را تقویت و بر دامنه فعالیت و حجم اقدامات تخریبی آنها افزوده است. این امر در حمله داعش به استان‌های سنی‌نشین و سقوط موصل و سپس حمله به اقلیم کردستان با همکاری بعثیان به اوج خود رسیده است. گسترش چنین اقدامات خشونت‌آمیزی از جانب شورشیان، به‌ویژه علیه غیرنظامیان شیعی باعث رادیکال‌شدن فضای داخلی عراق و افزایش خشونت‌های فرقه‌ای شده است. این اقدامات، سیاست خارجی و امنیت ملی عراق را بیش از پیش تضعیف کرده است. این فرایند نه تنها کشور را با ناامنی داخلی، بی‌ثباتی سیاسی و خطر فروپاشی سرزمینی روبه‌رو کرده، بلکه آن را در قبال نفوذ کشورهای خارجی نیز، بیش از پیش آسیب‌پذیر ساخته است. از این‌رو، می‌توان گفت که نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس در دوره پساصدام بر نظم و ثبات داخلی عراق تأثیری منفی گذاشته و ضریب امنیت ملی این کشور را کاهش داده است. بنابراین نتیجه‌گیری کلی از این مقاله حاکی از آن است که تغییر و تحولات ناشی از دگرگونی در سامان سیاسی عراق، نظم و امنیت منطقه‌ای و همچنین نقش و جایگاه بازیگران داخلی و خارجی را با تحول جدی مواجه ساخته است.

منابع فارسی

- آشوری، داریوش (۱۳۸۷)، *دانشنامه سیاسی*، چاپ پانزدهم، تهران: مروارید.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶)، «تأملی بر مبانی فرهنگی مکتب کپنهاگ»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۸۲: ۴۳۹-۴۵۸.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۹۳)، «بررسی مقایسه‌ای مفهوم امنیت در مکاتب متأخر امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۶۶.
- احمدی، کوروش (۱۳۸۴)، *ضعف انسجام اجتماعی، سیاسی و مشکلات ژئوپلیتیک در عراق؛ عراق پس از صدام*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ازغندی، علیرضا و صمد کرمی (۱۳۸۶)، «قوم‌گرایی و ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک در عراق»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، شماره ۷: ۲۶-۵.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۲)، «منطقه‌گرایی نوین و امنیت جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه راهبرد*، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۲۷.
- امیدی، علی و سعیده مرادی‌فر (۱۳۹۳)، «برسازی امنیتی فعالیت هسته‌های ایران»، *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره سوم، شماره ۴.
- باقری، حسین (۱۳۹۲)، «بازیگران داخلی در ساختار سیاسی عراق نوین و تأثیر آن بر امنیت ملی ج.ا.ا»، *فصلنامه آفاق امنیت*، سال پنجم، شماره ۱۹.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۶)، «عراق جدید و نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس»، *فصلنامه راهبرد*، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۴۳: ۷۵-۵۹.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۷)، *عراق جدید و نظام سیاسی - امنیتی خلیج فارس*، تهران: دفتر نشر گسترش و تولید علم.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۹)، «نقد نظریه توازن قوا در خلیج فارس»، *فصلنامه ایرفا*، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، سال دوم، شماره ۴.
- برنکاتی، داوود (۱۳۸۷)، «آیا فدرالیسم به سامان سیاسی در عراق می‌انجامد؟»، در: *سامان سیاسی در عراق جدید*، تهران: وزارت امور خارجه.
- بوزان، باری (۱۳۸۹)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پاتریک، مورگان (۱۳۸۱)، *نظم‌های منطقه‌ای (امنیت‌سازی در جهانی نوین)*، ترجمه سیدجلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری، محمد (۱۳۸۶)، «بررسی چشم‌انداز آینده تحولات عراق»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، گزارش راهبردی.
- جمشیدیان، هادی، رضا کرمی و محسن مرادیان (زمستان ۱۳۹۰)، «شاخص‌های امنیت خارجی ج.ا.ا»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال ۹، شماره ۳۳.

حبیب‌الله شیرازی، ابوالحسن و مسعود آخوند مهریزی (۱۳۹۰)، «جایگاه منابع انرژی در تأمین امنیت خلیج فارس و امنیت آمریکا با توجه به الگوی امنیت مشارکتی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره ۷، ۲۱۱-۱۸۷.

حسن زاده، محمد و عادل قربانی (۱۳۸۷)، «پیامدهای امنیتی قانون جدید نفت عراق»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال ششم، شماره ۲.

حق پناه، جعفر (۱۳۸۷)، *کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: ابرار معاصر.
خسروی، غلامرضا (۱۳۸۸)، «مؤلفه‌های داخلی پایدار و مؤثر بر سیاست خارجی عراق جدید»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۱۳، شماره ۱.

خلیلی پور رکن‌آبادی، علی و یاسر نورعلی‌وند (تابستان ۱۳۹۳)، «تهدیدات سایبری و تأثیر آن بر امنیت ملی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۱۵، شماره ۲، ۱۹۵-۱۶۷.

داداندیش پروین و ولی کوزه‌گر کالجی، (۱۳۸۹)، «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی قفقاز جنوبی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۵۶.

عباسی‌اشلقلی، مجید و مرتضی فرخی (زمستان ۱۳۸۸)، «چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه‌نگاری»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، سال دوم، شماره ۶: ۹۶-۷۱.

غریاق‌زندی، داود (۱۳۸۹)، «فرایند ملت‌دولت‌سازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۱۳، شماره ۱.

فلاح، رحمت‌الله (۱۳۹۱)، «برآورد محیط سیاسی شیعیان عراق»، *فصلنامه ۱۵ خرداد*، ویژه‌نامه بیداری اسلامی، دوره سوم، سال دهم، شماره ۳۴: ۲۱۷-۱۹۳.

لیک، دیوید. ای و پاتریک. ام مورگان (۱۳۸۱)، *نظم‌های منطقه‌ای: امنیتی‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مایل افشار، فرحناز و عزت‌الله عزتی (۱۳۸۹)، «تحلیلی بر نقش قدرت‌های مداخله‌گر در خلیج فارس و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه علمی- پژوهشی جغرافیایی سرزمین*، سال هفتم، شماره ۲۶: ۷۶-۵۳.

متقی، ابراهیم (۱۳۹۲)، «راهبرد توسعه بحران- نقش عربستان در رقابت‌های منطقه‌ای»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۸۰: ۱۳-۱۰.

مرادی، جهانبخش (۱۳۹۰)، «بررسی فدرالیسم در عراق از لحاظ سطح تحلیل منطقه‌ای»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره هفدهم: ۵۸-۳۵.

مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۰)، «تحلیل سیاست موازنه قدرت ایران در رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره نخست، شماره ۱: ۱۵۸-۱۳۱.

منسفیلد، پیتر (۱۳۸۵)، *تاریخ خاورمیانه*، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

نصری، قدیر (۱۳۹۰)، «تأملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهاردهم، شماره ۴ (۵۴): ۱۳۴-۱۰۵.

واعظی، محمود (۱۳۸۷)، «امنیت‌سازی در عراق: بازیگران و رویکردها»، *همشهری دیپلماتیک*، تهران: شماره ۲۴.

واعظی، محمود (تابستان ۱۳۸۵)، «نظام امنیتی خلیج فارس»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۴۰: ۴۶-۲۳.
واعظی، محمود (تابستان ۱۳۸۹)، «نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا»،
فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶: ۴۷-۷.

وٹوقی، سعید و احسان شیخون (۱۳۹۱)، «دیدگاه نظریات روابط بین‌الملل به تحول اطلاعاتی و تأثیر آن بر مفهوم امنیت (با تأکید بر تئوری‌های رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاره)، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*.
هیبه بوش، ریموند و انوشیروان احتشامی (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه رحمان
قهرمان پور و مرتضی مساح، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۶)، «دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*،
شماره ۴، ۳۸-۲۲۵.

یزدان‌فام، محمود (تابستان ۱۳۹۰)، «تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهاردهم، شماره ۲.

منابع لاتین

- Buzan, Barry, OleWaever&Jaap de Wilde (1998), *Security, A new Framework for Analysis*, Lynne Rienner.
- Byman, Daniel L. & John.Wise (2002), *The Persian Gulf in the Coming Decade, Trends, Threats, and Opportunities*, Prepared for the United States Air Force Approved for Public Release; Distribution Unlimited RAND Project Air Force.
- Ehteshami, Anoushirvan & S.Wright (2012), *Reform in the Middle East Oil Monarchies*, London: Ithaca press
- Fuller, Graham E & Francke, Rend Rahim (1999), *The Arab Shi'a: The Forgotten Muslims*, London: Macmillan.
- Haass, Richard (November/ December 2006), *The New Middle East Foreign Affairs*, Available at: <http://www.iceta.org/rh080107.pdf>
- Jutila, M (2006), *Desecuritizing Minority Rights: against Determinism*, *Security Dialogue*, Vol. 37, No.2: 167° 185.
- Mcdonald, M. (2008), "Securitization and the Construction of Security", *European Journal of Inter National Relations*, vol.14, No.4: 563 ° 587.
- Moler, Bjorn (2000), *The Concept of Security: The Pros and Cons of Expansion and Contradiction*, Copenhagen Peace Research, Accessable in: <http://www.Ciaonet/wps/moboi/index.html>.

Nonneman, G. (2008), *Political Reform in the Gulf Monarchies: from Liberalisation to Democratisation? A Comparative Perspective*, Durham: University of Durham, Centre for Middle Eastern and Islamic Studies.

Sedivy, Jivi (2004), Book Review of *Regions and Powers: The Structure of International Security*, by Barry Buzan and Ole Wæver, *Journal of International Relations and Development*, vol.7.

Simon, Steven (1992), U.S. strategy in the Persian Gulf, *Survival*, vol. 34, No. 3.

Wæver, Ole. (1993), Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe, *Journal of Common Market Studies*, vol.34, Issue 1.

